

ایدئولوژیک شدن علم؛ پیامدها و آسیب‌ها

امیر قدسی *

چکیده

زندگی مدرن دارای مبانی متافیزیکی مهمی برای خود است که این مبانی، ابعاد مختلف حیات دنیوی بشر مدرن را مدیریت می‌کنند. اهمیت مبانی مذکور در آن است که آن‌ها نحوه نگرش انسان جدید را به کل نظام هستی، اعم از خدا، خودش و جهان، تعیین کرده و لذا با محوریت انسان - به زغم خود - همه حقایق را فهم و تفسیر می‌کنند.

نتیجه محوریت انسان و سپس معطوف شدن همه توجه به تأمین نیازهای دنیوی، باعث افراط در استفاده از مواهب خدادادی در طبیعت و غفلت از حقایق غیرمادی و معنوی می‌شود که این دو امر منشأ بحران‌های اساسی انسان در جهان مدرن است.

در حل بحران زندگی مدرن، به نظر می‌رسد نقش دین، بالاخص ادیان الهی، بر عوامل و مؤلفه‌های دیگر مقدم باشد؛ زیرا دین قادر است پاسخ پرسش‌هایی را که انسان مدرن از طریق علم و متافیزیک مدرن نتوانست بیابد، به انسان گوشزد کند.

با توجه به قائل شدن نقش مذکور برای دین و نیز اهمیت علم و نگرش متافیزیکی در حل بحران انسان مدرن، می‌توان به اهمیت نقش علم دینی در این زمینه توجه داشت؛ زیرا علم دینی، در اینجا، نظام معرفتی درباره جهان طبیعت و نیز ماوراء طبیعت است. که آموزه‌های دین در شکل‌دهی متغیرهای

* دانشجوی دکتری مهندسی فرهنگی دانشگاه امام حسین (ع)، amir.ghodsi1965@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۱۷، تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۲/۱۵

تأثیرگذار آن، دارای نقش و تأثیر مهمی است که به واسطه همین کلیت علم و بالاخص کاربردهای آن، رنگ و جهت دینی داشته و از بروز نتایج سکولار و ضد دین جلوگیری می‌کند.

کلید واژه‌ها: علم، دین، زندگی مدرن، انسان‌گرایی، علم دینی.

مقدمه

زایش اصطلاح ایدئولوژی (Ideology) را به عصر انقلاب فرانسه در دهه ۱۷۹۰ میلادی مرتبط می‌دانند (وینسنت، ۱۳۸۶: ۱۱) این اصطلاح، واژه جدیدی بود مرکب از دو کلمه یونانی eides و logos که می‌توان آن را به معنای «علم ایده‌ها» تعریف کرد. (Kennedy, 1998)

به اعتقاد تامپسون (John B. Tompson)، واژه ایدئولوژی نخستین بار توسط فیلسوف فرانسوی و یکی از پیشگامان مکتب پوزیتیویسم و اصالت تجربه، دستوت دو تراسی (Destutt de Tracy) (۱۸۳۱-۱۷۵۴) در سال ۱۷۹۶ به کار برده شد. مراد او از ابداع این اصطلاح، «تحقیق و بررسی در منشأ تحول و تکامل اندیشه‌ها» بود (تامپسون، ۱۳۸۲: ۳۶). این فلسفه نظری در همان بدو زایش، دچار چالش‌های جدی گردید و نخستین رویارویی و تقابل از سوی ناپلئون صورت گرفت. او اصطلاح «ایدئولوگ» را به عنوان برجسبی علیه مخالفان اقدامات جاه‌طلبانه خود به کار گرفت. واژه ایدئولوژی نیز همانند تمامی اصطلاحات، در سیر تکاملی خود دستخوش تعبیرها و برداشت‌های مختلفی گردید، به گونه‌ای که تاکنون هیچ تعریف منسجم و واحدی از این واژه، مطرح نشده است. علت این امر نیز گستره معنایی وسیع این واژه است که اغلب با هم سازگاری ندارند. شاید بتوان اقدام ناپلئون را که شکست‌های نظامی فرانسه را معلول نفوذ ایدئولوگ‌ها قلمداد کرد و درباره آن‌ها واژه‌های موهنی را به کار برد، آغاز چالش مفهومی این اصطلاح به دو صورت متضاد (یکی ممدوح و دیگری مذموم) دانست.

یکی از چالش‌های موجود در این حوزه، تقابل مفهومی ایدئولوژی با علم است. ایدئولوژی، در ذات خود مفاهیم دینی و مذهبی را به همراه دارد و غرب به واسطه ده قرن افراط‌گری حکومت مذهبی کلیسا در عرصه‌های مختلف، از جمله نوع مواجهه با علم، در شرایط عکس‌العمل قرار گرفته و نقش مذهب را از حوزه عمومی زندگی به

حوزه خصوصی و فردی رانده و بیشتر حکومت‌ها، روند سکولارشدن را می‌گذرانند. این روند، از زمان ماکیاوول به عنوان بنیان‌گذار ایدئولوژی قدرت، شروع گردید. مکاتب مارکسیستی نیز به دلیل نوع مواجهه فلسفی خود با دین و مذهب، با هر آنچه رنگ و بوی دینی و مذهبی داشته باشد، در ستیزند.

مطالعه و بررسی نقش و کارکردهای ایدئولوژی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، از جمله علم، دین، سیاست، فرهنگ و سایر شئون زندگی بشر، از موضوعات جذاب و پردامنه در حوزه‌های مختلف علوم فلسفی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی نظامی است که از آن تحت عنوان «ایدئولوژیک شدن»، یاد می‌گردد. این کارکرد ایدئولوژی، در نزد برخی از اندیشمندان، امری کاملاً طبیعی، ضروری و حتی ممدوح فرض گردیده و در آراء برخی اندیشمندان دیگر، عملی فریبکارانه و مذموم معرفی شده است. بر این اساس، سؤالات اساسی و بنیادین این مقاله عبارت است از:

۱. ایدئولوژی در مفهوم عام آن، ناظر بر کدام کارکرد فرهنگی و جامعه‌شناختی است؟

۲. ایدئولوژیک شدن علم، بر کدام یک از عملکردهای مذموم این مفهوم دلالت دارد؟

از این‌رو، مقاله حاضر درصدد است تا با واکاوی این مفهوم، موضوع ایدئولوژیک شدن علم را از جنبه‌های مختلف و با تأکید بر نگاه «آسیب‌شناسی فرهنگی» و مبتنی بر جنبه‌های مذموم آن مورد دقت قرار دهد. روش تحقیق نیز مبتنی بر روش مطالعه اسنادی، کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا خواهد بود.

چیستی ایدئولوژی

اصطلاح ایدئولوژی در زبان فارسی گاهی مترادف با مکتب است، ولی اغلب با همان تعبیر ایدئولوژی مورد استفاده قرار می‌گیرد. ایدئولوژی در معنای عام آن، تحلیلی از قوانین رفتاری و بنیانی است که کل روابط انسانی را در بر می‌گیرد. (محمدی، ۱۳۸۹: سایت باشگاه اندیشه) در فرهنگ وبستر (Webster Dictionary) ایدئولوژی به معنای «علم به عقاید و بررسی منشأ و ماهیت عقاید» است. (Webster's New World Dictionary, 1970) اگر بخواهیم تعاریف مختلف ایدئولوژی را دسته‌بندی کنیم، شاید بتوان این تعاریف را حول سه محور طبقه‌بندی نمود: رویکرد مثبت، رویکرد منفی و

رویکرد خنثی.

رویکرد منفی

این رویکرد ناظر بر مذموم بودن کارکرد ایدئولوژی و عمدتاً مبتنی بر نظریه‌های مارکسیستی است. کارل مارکس (Karl Marx) از ایدئولوژی، برداشتی تحقیرآمیز داشت. از نظر وی، طبقه مالک از ابزار تولید، به خلق ایدئولوژی می‌پردازد. از این منظر، «ایدئولوژی» آن نوع آگاهی و برداشتی است که طبقه حاکم از واقعیت‌های موجود می‌سازد تا به منافع خود دست یابد. وی، ایدئولوژی را به معنای «آگاهی کاذب» و دسته‌ای از باورها می‌داند که مردم، خود را با آن فریب داده و تصویری نادرست از جهان و امور جاری در ذهن خویش پدید می‌آورند. به عقیده وی، عقاید رایج در هر عصر، افکار طبقه حاکم است. مارکس در کتاب *فقر فلسفه* در ۱۸۴۷ نوشت: «همان کسانی که بر حسب قدرت تولید مادی خود، روابط اجتماعی را برقرار می‌کنند، اصول و افکار و مقوله‌های روشنفکری را نیز بر همان اساس به وجود می‌آورند.» (مانهایم، ۱۳۸۰: ۴۵) او در کتاب *ایدئولوژی آلمانی* خود، مفهوم ایدئولوژی را آن چنان بسط داد که تمامی عناصر روبنایی، از جمله حقوق، اخلاق، زبان و غیره را در بر گرفت. از آن زمان، در ادبیات علوم اجتماعی میان فرهنگ و ایدئولوژی تداخل پیدا شد، زیرا مرز مشخصی بین آن دو وجود نداشت. دیدگاه لویی آلتوسر (Louis Althusser) نسبت به ایدئولوژی نیز حاوی این فرض است که ایدئولوژی بزرگ‌ترین قدرت مادی است، در نتیجه، او دیدگاه سنتی مارکسیستی را که اقتصاد را مهم‌ترین نیروی جامعه سرمایه‌داری می‌داند، توسعه می‌دهد. (بشیریه، ۱۳۷۳: ۲۸) عبدالکریم سروش، ایدئولوژی را حجاب عقل، دشمن خرد و روشن‌بینی آدمی و مقوله‌ای غیرمعرفتی، سلاح‌گونه و خطای سیستماتیک عقل می‌نامد. وی می‌گوید: «دین به خاطر حیرت‌افکنی خویش نمی‌باید و نمی‌تواند در قالب یک ایدئولوژی در آید و جامعه را نیز مطابق الگوی خود بسازد. در جوامع ایدئولوژیک همیشه علم و عقل تحقیر می‌شوند» (سروش، ۱۳۷۴: ۴۵). ژان بشلر می‌نویسد:

تمامی تعریف‌های ایدئولوژی الزاماً دلخواهانه است. ایدئولوژی به صورت کلماتی بیان می‌شود که میزان استحکام و پیچیدگی آن می‌تواند از حد یک شعار ساده تا یک نظام

فکری پیچیده تغییر کند. ایدئولوژی، گفتاری است جهت دار که فرد از طریق آن شهوت خود را در ارزش تحقق می‌دهد. در مجموع، ایدئولوژی نوعی گفتار جدالی است که شهوت به کمک آن می‌خواهد ارزش را با اعمال قدرت در جامعه تحقق دهد (نصری، ۱۳۸۹).

کارل مانهایم نیز روند تاریخی ایدئولوژی را در دو جریان متمایز تعریف می‌کند: ۱- بی‌اعتمادی و بدگمانی علیه رقیبان در طول مراحل تکامل تاریخی به عنوان پیش‌فرض مفهوم ایدئولوژی. در این حالت، محقق کمابیش آگاهانه به دنبال کشف منشأ بی‌صدقتی این مفهوم در عاملی اجتماعی برمی‌آید و در این صورت است که دقیقاً به تفسیر ایدئولوژیک می‌پردازد. بنابراین، ایدئولوژی در معنی جزئی دلالت بر خطاهای ذاتاً روان‌شناسانه‌ای دارد که بر خلاف فریب‌کاری‌های عمدی، از روی قصد و نیت صورت نمی‌گیرد، بلکه به نحوی اجتناب‌ناپذیر، بر اثر برخی عوامل تعیین‌کننده علی (فرهنگ و محیط) به طور ناخودآگاه سر می‌زند. ۲- طبق این تفسیر، نظریه «بت‌های بیکن را می‌توان پیش‌فرض‌های مفهوم جدید ایدئولوژی دانست. «بت‌ها عبارتند از «پندارها» یا «پیش‌داشت‌هایی از جمله علایق طایفه‌ای، قبیله‌ای، شخصی و یا بازاری. همه این بت‌ها سرچشمه خطایند که گاه از طبع بشر برمی‌آیند و گاه ناشی از افرادند. همچنین می‌توان آن‌ها را به سنت یا جامعه (در رویکرد جامعه‌شناسانه) نسبت داد. در هر صورت، این بت‌ها موانعی بر سر راه شناخت حقیقی محسوب می‌شوند. (مانهایم، ۱۳۸۰: ۱۰۵) مانهایم می‌افزاید:

... پژوهنده، خود بیرون از قلمرو امور تحقیق نمی‌ایستد، بلکه در تعارض نیروها شرکت می‌کند و این مشارکت به ناچار او را از طریق ارزش‌گذاری‌ها و علایق شخصی، در بند نظریه‌ای تعصب‌آمیز اسیر می‌کند. بی‌شک این بزرگ‌ترین مانع برای وجود علم سیاست است، زیرا انتظارات معمول از علم تنها در صورتی ممکن خواهد بود که ساختار بنیادی اندیشه از صورت‌های مختلف کرداری مورد بررسی، مستقل باشد (مانهایم، ۱۳۸۰: ۱۶۹).

رویکرد مثبت

بر پایه این رویکرد، ایدئولوژی دارای کارکرد سازنده، تعهدزا و مسئولیت‌آفرین است. دکتر شریعتی، که وی را مبدع ایدئولوژیک شدن دین می‌دانند، در زمره این طیف قرار دارد. وی در تعریف ایدئولوژی می‌گوید:

بینش و آگاهی ویژه‌ای که انسان نسبت به خود، جایگاه طبقاتی، پایگاه اجتماعی، وضع ملی، تقدیر جهانی و تاریخی خود و گروه اجتماعی که به آن وابسته است داشته و آن را توجیه می‌کند و بر اساس آن مسئولیت‌ها و راه‌حل و جهت‌یابی‌ها و موضع‌گیری‌ها و آرمان‌های خاص و قضاوت‌های خاصی پیدا می‌نماید، در نتیجه به اخلاق، رفتار و سیستم ارزش‌های ویژه‌ای معتقد می‌شود (شریعتی، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۲۸).

از نظر شریعتی، ایدئولوژی دارای آثار و مشخصه‌هایی چون چگونه یافتن، چگونه شدن و چه باید کرده‌های انسان، برانگیزاننده عشق، پرستش، تقدیس، تعهد، ایثار، جهاد و حتی شهادت در وجود انسان‌ها، تنظیم کننده نظام اجتماعی و شکل زندگی افراد، ارائه‌گر نظام ارزش‌ها، معرفی کننده فرد و جامعه ایده‌آل، منتقد به وضع موجود، تعهدزا و مسئولیت‌آفرین می‌باشد. وی معتقد است: «طبیعت و اقتضای ایدئولوژی ایمان، مسئولیت، درگیری و فداکاری است» (شریعتی، ج ۲۳/۱۱۲). مطهری نیز، ایدئولوژی را مترادف مکتب می‌داند و گاه‌گاه نیز جهان‌بینی را از ایدئولوژی جدا می‌سازد و مجموع آن‌ها را مکتب می‌نامد. ایدئولوژی در بیان وی عبارت است از:

مجموعه بایدها و نبایدها جهت نیل انسان به کمال. یک تئوری کلی، یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی، کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است و در آن، خطوط اصلی و روش‌ها، بایدها و نبایدها، خوبی‌ها و بدی‌ها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمان‌ها، مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها مشخص شده باشد و منبع الهام تکلیف‌ها و مسئولیت‌ها برای همه افراد بوده باشد (نصری، ۱۳۸۹).

مطهری، ایدئولوژی‌ها را به دو دسته ایدئولوژی‌های انسانی (ایدئولوژی‌هایی که داعیه نجات همه انسان‌ها را دارند) و ایدئولوژی‌های گروهی (که فقط یک گروه و طبقه و قشر خاص را مخاطب قرار می‌دهند) تقسیم کرده است. (نصری، ۱۳۸۹)

رویکرد خشتی

ایدئولوژی از نگاه غلام‌عباس توسلی عبارت است از:

یک نظام فکری و اعتقادی که در مرحله‌ای می‌تواند وضع موجود و واقعیت‌ها را تبیین کند و به آن‌ها جهت بخشد. از طرفی، ممکن است ایدئولوژی به مرحله‌ای برسد که خود درصدد توجیه وضع موجود باشد و این تضادی است که در ایدئولوژی‌ها وجود دارد (توسلی، ۱۳۸۳: ۵۵).

فردیناند دومون (F.Dumont) در تعریف ایدئولوژی آورده است:

نظامی از ایده‌ها و قضاوت‌های روشن و سازمان یافته که برای توصیف، تبیین استنتاج یا توجیه موقعیت یک گروه یا جامعه به کار می‌رود و اساساً از ارزش‌ها نشأت می‌گیرد و رهنمود دقیقی برای عمل تاریخی این گروه یا جامعه ارائه می‌دهد (نصری، ۱۳۸۹).

ابوتراب طالبی نیز معتقد است :

ایدئولوژی، آگاهی‌هایی است در قالب‌های سمبلیک مختلف، تحت تأثیر موقعیت کنش‌گران و جهت تمایل آن‌ها. هر ایدئولوژی از هسته‌ای قابل تشخیص برخوردار است که در قالب‌های مختلف نمایانده می‌شود (طالبی، ۱۳۸۷).

بنیان‌های نظری ایدئولوژیک شدن علم

برخی معتقدند علم و ایدئولوژی، هر یک منطق و تاریخ مخصوص خود را دارند و اصولاً علم بی‌طرف و فارغ از ارزش‌ها وجود ندارد. پروفیسور مولانا معتقد است، در طول تاریخ، فناوری - از هر نوع آن - نه تنها خنثی نیست، که محصول کوشش، ایده، انگیزه و ارزش‌های افراد، گروه‌ها و جوامع بشری بوده است. همیشه رابطه مستقیمی بین علم و ایدئولوژی وجود داشته و ارزش‌های انسانی، جریان و مسیر آن را تعیین کرده است. خوب و بد بودن علم و آسیب‌زایی و بهره‌برداری آن نسبی است و بستگی به شرایط، امکانات، محیط و اهداف آن دارد (مولانا، ۱۳۸۲). اما شیلز، فلسفه ایجاد ایدئولوژی و اقدامات ایدئولوژیک را مرتبط با «تمایل و نیاز انسان به تحمیل نظام عقلایی خود بر دیگران» می‌داند و معتقد است، ایدئولوژی این امکان را به بهترین وجه در اختیار افراد قرار می‌دهد. از نظر وی، شخصیت‌های کاریزماتیک مُدام احساس می‌کنند که باید تصویری منظم و آشکار از جهان و مکان ارائه کنند، در هر وضعیتی توضیح دهند که چه چیز درست و چه چیز غلط است، نسبت به هر گونه رخداد و اتفاقی (در مقام داوری) اظهار نظرهای صریح و قابل اجراء داشته باشند و اصولاً این افراد در بحران‌ها، دارای اهمیت و منزلت هستند و با فروکش کردن بحران‌ها، خصیصه کاریزمایی خود را از دست می‌دهند. ژان بشلر، ایدئولوژی را حالتی از آگاهی می‌داند که با عمل سیاسی پیوند دارد. به بیان دیگر، هر صورتی از آگاهی که وارد عمل سیاسی شود، جنبه ایدئولوژیک به خود خواهد گرفت (نصری، ۱۳۸۹).

تامپسون، مراد خود از ایدئولوژیک شدن را روشی می‌داند که به موجب آن،

«معنا» در خدمت «استقرار و استمرار نظام سلطه» در می‌آید:

پدیده‌های ایدئولوژیکی تا جایی که در خدمت استقرار و استمرار روابط سلطه در شرایط خاص اجتماعی و تاریخی باشند، پدیده‌های نمادین معنا دارند. تاکید من بر این نکته بسیار مهم است: پدیده‌های نمادین، به خودی خود ایدئولوژیک نیستند، بلکه فقط در جایی که در شرایطی خاص در خدمت حفظ و استمرار روابط سلطه باشند، ایدئولوژیک هستند (مهدی زاده، ۱۳۸۷: ۳۸).

در حقیقت، تامپسون تنها وجه مذموم ایدئولوژیک شدن هر امری را، قرار گرفتن در خدمت روابط، استقرار و استمرار سلطه می‌داند. از دیدگاه آلتوسر، نظام آموزشی به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای دستگاه ایدئولوژیکی دولت، هم در بازتولید نظام تقسیم اجتماعی نیروی کار و هم در بازتولید روابط، دارای مهم‌ترین نقش است. بدین‌سان، دستگاه ایدئولوژیک آموزشی در نظام سرمایه‌داری پیشرفته، دستگاه ایدئولوژیک دولتی مسلط است (بشیریه، ۱۳۷۳: ۲۲).

سروش، از جمله اندیشمندانی است که در این خصوص نظریات بحث‌انگیزی ارائه نموده است. وی در کتاب *فربه‌تر از ایدئولوژی خود*، مراد از ایدئولوژیک شدن را این‌گونه توضیح داده است:

در حال حاضر ایدئولوژی بیشتر به دستگاه منظمی از اندیشه‌ها اطلاق می‌شود که واجد آرمان است و مفهوم مکتبی و مسلکی دارد و می‌تواند به منزله یک مرام‌نامه برای قوم، حزب یا ملتی به کار گرفته شود و آن‌ها را به سلاح عقیدتی مسلح کند، موضع آن‌ها را در جهان نسبت به هستی، جوامع دیگر و مکاتب فکری دیگر معین کند؛ سلاح بران در دست پیروان یک اندیشه باشد برای مقابله با مخالفان و منکران... اصولاً ایدئولوژی یک مرام‌نامه دنیایی است. من در بحث ایدئولوژیک کردن دین بیش از هر چیز، بر این نکته تأکید دارم (نصری، ۱۳۸۹).

سروش، در نقد دیدگاه شریعتی نیز به همین نکته اشاره دارد:

این خصوصیات در ایدئولوژی‌ها دیده می‌شود و یکی از دلایل موفقیت مرحوم شریعتی در تبیین و ابلاغ اندیشه اسلامی همین بود که اندیشه اسلامی را ایدئولوژیک کرد. هنگامی که مکتب دینی، صورت ایدئولوژیک می‌یابد، تازه و جوان می‌شود و قطعاً برای جوانان مفتون‌کننده، جذاب و سحر خواهد بود (سروش، ۱۳۷۴: ۱۱۹).

سروش این جمله دکتر شریعتی را به عنوان نمودی از ایدئولوژیک شدن دین نقل

می‌کند: «دینی که به درد قبل از مرگ نخورد، به درد بعد از مرگ هم نخواهد خورد» (سروش، ۱۳۷۴: ۱۲۱). از نظر وی، دکتر شریعتی با بیان این جمله خواسته تا دین را ایدئولوژیک سازد.

با توصیفات صورت گرفته، رویکرد مقاله به مفهوم «ایدئولوژیک کردن علم» به معنای «فرو کاستن منزلت و جایگاه رفیع علم در حد یک عمل و اقدام سیاسی و در خدمت طبقه‌ای خاص از جامعه» است.

نشانه‌شناسی (semiotics) ایدئولوژیک شدن علم

نشانه‌شناسی، حوزه نوباوه‌ای در کشور ما محسوب می‌شود و در نتیجه، اصطلاحات آن دارای معادل‌های مناسب و جا افتاده‌ای در زبان فارسی نیست. هدف از مطالعات نشانه‌شناسی، پرده برداشتن از ماهیت رابطه $x=y$ است. x چیزی است که به صورت مادی وجود دارد و می‌تواند واژه، زمان، برنامه تلویزیونی یا هر ساخته انسانی دیگری باشد و y همان چیزی است که این ساخته را در همه ابعاد خود (شخصی، اجتماعی و تاریخی) معنا می‌دهد. فهم اینکه معنای y چه هستند، اساس و محتوای روش‌شناسی را شکل می‌دهد (دانسی، ۱۳۸۷: ۱۹). با این توصیف، برخی از دلالت‌های ایدئولوژیک شدن علم را مورد دقت قرار می‌دهیم.

ایدئولوژیک شدن علم زیست‌شناسی

از نمونه کارکردهای شبه‌علمی ایدئولوژی در این حوزه، می‌توان به برخی پدیدآمدهای «نژاد پرستی» اشاره کرد. شاید آن هنگام که هربرت اسپنسر (Herbert Spencer) و داروین، نظریه‌های علمی «گزینش طبیعی» (Natural selection)، «تنازع بقاء» و «بقای اصلح» (Survival of the Fittest) (صفوی پور، ۱۳۸۶: ۲۶) خود را مطرح می‌کردند، هرگز فکر نمی‌کردند که روزگاری این نظریه‌ها بدین گونه مورد سوء استفاده قدرت‌طلبان قرار گرفته و از آن به عنوان ابزاری برای توجیه علمی اهداف جاه‌طلبانه، سود جسته و بکوشند تا به مدد آن، برتری نژادی خود را نسبت به دیگر «انواع انسان‌ها» اثبات نمایند؛ آن گونه که هیتلر کرد!

تئوری فردریک راتزل (Fridrich Ratzel) آلمانی با الهام‌گیری از عقاید داروین،

تحت تأثیر داروینیسیم اجتماعی اسپنسر که تداعی کننده مفهوم بقای اصلح و «دولت به عنوان موجود زنده» بود، قرار گرفت و نظریه رودلف کیلن (Rodulf Kjellen) مبنی بر برتری آلمان‌ها (Dikshit, 1995: 4-12) بر شکل‌گیری اندیشه‌های ملی‌گرایانه و نژادپرستانه هیتلر اثر فراوانی بر جای گذاشت. او در جهت تعمیم قوانین زیست‌شناسی به حوزه سیاست می‌گوید: «کشورها وقتی جمعیتشان افزایش می‌یابد نیازمند فضای حیاتی بیشتری می‌شوند» (صفوی‌پور، ۱۳۸۶: ۲۵) و به این ترتیب قوانینی را برای رشد فضای حکومت ارائه داد، از جمله: «حکومت باید در جهت الحاق سرزمین‌های کوچک توسعه یابد...» (همان) و بدین‌گونه او تأکید کرد که آلمان برای گسترش فضای حیاتی خود باید سرزمین‌های اطراف و سرزمین‌هایی در افریقا را تصرف کند! (همان) گسترش این انگاره و نگاه ایدئولوژیک، به اشکال مختلف و در علوم مختلف، از جمله جامعه‌شناسی سیاسی اثرگذار بود. این اثر گذاری را می‌توان در شکل زیر نمایش داد.

تمایز	هویت
غیر خودی: آن‌ها خارجی، غریبه، بیرونی بلشویسم یهودی بدون ریشه، فاقد هر نوع وطن، سربار دیگران، مجموعه‌ای ناخالص، ناسالم، کثیف و بی‌ریشه	خودی: ما داخلی، دوست، شهروند ملت آریایی آلمان ریشه‌دار در وطن و جامعه سنتی و تصور آرمانی از جامعه روستاییان با رهبران طبیعی یک اجتماع نژادی خاص، زیبا و سالم.

منبع: O, Tuathail, 1998:22

نازیسم هیتلری، با تأکید بر همین نظریه، پاک‌ی و والایی نژاد آریایی را مطرح و آن را نژاد «اصلح» معرفی نمود و کار دانشمندانش تا بدان‌جا کشید که در آزمایشگاه‌های خود مجموعه‌های بازمانده از نژادهای مختلف بشری را اندازه‌گیری کرده تا به این نتیجه برسند که مجموعه آریایی‌ها از مجموعه بقیه نژادها بزرگ‌تر و در نتیجه، حجم

مغزی که در آن جای می‌گیرد نیز بیشتر است! حال آنکه پس از شکست هیتلر و پایان جنگ، همان مجموعه‌ها بار دیگر اندازه‌گیری و معلوم شد که یافته‌های دانشمندان هیتلر واقعیت نداشته است (نوری علا، ۱۳۸۸).

نمونه دیگر از غلبه نگاه ایدئولوژیک بر علوم تجربی، مربوط به قرن نوزدهم است که در آن برهه از تاریخ اروپا، غلبه اقتدار مردسالارانه بر تمامی شئون زندگی جامعه و پایمال شدن حقوق زنان، موجب شکل‌گیری جنبش‌های فمینیستی در این قاره شد و برخی از متولیان امر سیاست و صاحبان سرمایه برای فرو کاستن از ارزش کار زنان و مقابله با مطالبات و تلاش آن‌ها در استیفای حقوق خویش، به مقابله ایدئولوژیک با این جنبش‌ها پرداختند. از جمله این تلاش‌ها، بهره‌گیری و سوء استفاده از یک یافته علمی آن زمان در خصوص اندازه فیزیکی مغز انسان‌ها بود. در تحقیق انجام شده در اواسط قرن بیستم در مطالعه دسته اعصاب وصل‌کننده دو نیمکره مغز که کلید طلایی کشف راز قدرت ذهنی انسان شناخته شد، اعلام گردید که این بخش در مردان در مقایسه با زنان، وسعت بیشتری دارد، اما این نظریه در سال ۱۹۸۰ و در اوج قدرت جنبش‌های فمینیستی رد شد و بزرگ‌تر بودن وسعت این ناحیه در زنان را دلیل غلبه نیمه احساساتی و عاطفی مغز بر نیمه استدلال‌گر و منطقی آن دانستند (پرورش، ۱۳۸۸).

ایدئولوژیک شدن علم تاریخ

نوعی نگاه به علم تاریخ مبتنی بر به فلسفه نظری تاریخ است که حاصل نگاه ایدئولوژیک به جهان و تاریخ می‌باشد. ویژگی فلسفه نظری تاریخ، جبری بودن آموزه‌های آن است. بر اساس این اعتقاد، تاریخ، حرکت خود را از جایی آغاز می‌کند، مسیر و مراحل را می‌پیماید و ناگزیر به فرجام و سرانجامی خاص می‌رسد. در هر فلسفه نظری تاریخ، طی این مسیر و مراحل و رسیدن بدان مقصد و پایان، امری اجتناب‌ناپذیر است. این نوع نگاه به تاریخ، حاصل نگاهی ایدئولوژیک است، نگاهی که بر اساس آن می‌توان علم «تاریخ» را در خدمت اهداف ایدئولوژیک قرار داد. بنابراین، «تحلیل اندیشه و عقاید بر حسب ایدئولوژی‌ها از حیث کاربرد خود خیلی گسترده‌تر و سلاحی بس مهم‌تر از آن است که در انحصار همیشگی یک حزب یا دسته قرار گیرد» (مانهایم، ۱۳۸۰: ۱۲۱). از جمله تکنیک‌های مؤثر در به خدمت‌گیری

«تاریخ» در دست‌یابی به اهداف ایدئولوژیک، مفهوم «بازنمایی» (Representation) است. «بازنمایی، فرایند ثبت ایده‌ها، دانش یا پیام‌ها به شکلی فیزیکی در نظریه‌های نشانه‌شناسی است» (دانسی، ۱۳۸۷: ۲۰). این مفهوم کلیدی و تأثیر آن در سازماندهی شکل جدیدی از قدرت را می‌توان در تفاوت، عقل جمعی و حس نوستالژیک مورد توجه قرار داد (Lord, 1998: 18). ایولاکست، دانشمند فرانسوی در تشریح عملکرد بازنمایی در حوادث تاریخی این‌گونه بیان می‌دارد:

هر ملتی که درگیر یک موضوع ژئوپلیتیکی می‌شود، خود را با بازنمایی‌های تاریخی، روابط آن‌ها و نحوه بیان ریشه‌های درگیری‌شان که منجر به فاجعه شده، آرایش می‌دهد (لاکست، ۱۳۸۷: ۲۰).

«بازنمایی، موضوعی پیچیده‌ای است، به ویژه زمانی که با «تفاوت»‌ها، احساسات، نگرش‌ها، عواطف، ترس و اضطراب در بیننده سروکار داشته باشیم» (Hall, 1997: 225). «عرف عام»، مفهوم دیگری است که در بررسی نظری و مفهومی بازنمایی می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. استوارت هال، این مفهوم را از گرامشی اخذ و آن را به یکی از محوری‌ترین مباحث بدل می‌کند. در جامعه‌شناسی گرامشی، عرف عام به امر روزمره گره می‌خورد و امری تکه‌پاره، غیرمنسجم و مدام در حال تغییر و تحول است. اما نکته مهم این است که شکل‌گیری «عرف عام» به واسطه برخی نهادهای مبتنی بر دوگانه دانش / قدرت، به جهت دهی، تغییر شکل و تحمیل خواسته‌های خود در این قالب می‌پردازد.

پوپر (Karl Raimund Popper) نیز تأکید دارد، فلسفه‌هایی که بر اصالت تاریخ تأکید می‌ورزند و نوعی سیر حتمی و موجب برای آن قائلند، نادرست است. او معتقد است:

...معنای تاریخ چیزی است که ما گزینش می‌کنیم ... این «نقشه» یا نقشه‌هایی است که به واسطه گزینش و انتخاب پدران و اجداد ما به ما عرضه شده است، این امر به وضوح به ما بستگی دارد که آن‌ها را آن‌گونه که اراده می‌کنیم بسازیم (پوپر، ۱۳۷۹: ۱۹).

در واقع، بازنمایی، نوعی گزینش‌گری تاریخی و دست‌کاری در تاریخ برای کسب اهداف ایدئولوژیک، محسوب می‌گردد.

ایدئولوژیک شدن فناوری ارتباطات و اطلاعات (رسانه)

فناوری ارتباطات و اطلاعات، به عنوان یکی از مظاهر علم نوین، همواره در معرض بهره‌گیری اهداف ایدئولوژیک قرار دارد. بدون توجه به نوع برنامه‌های ارائه شده از رسانه‌ها (شامل خبرنامه‌ها، موسیقی، مسابقه تلویزیونی، نمایش یک مجموعه و غیره)، این وسایل ارتباطی در هر حال ملزم به ارائه یک پیام ایدئولوژیک هستند. تعدد و گوناگونی اشکال، روش‌ها و فنونی که به وسیله برنامه‌سازان به کار گرفته می‌شود، در واقع، بیانگر مجموعه‌ای از اصول و گرایش‌های ایدئولوژیک رسانه و به سخن دیگر، مبین وظایف اصلی است که در زمینه ایدئولوژی رسانه از سوی طبقه حاکم تعیین می‌شود. به عنوان نمونه، رسانه‌های در خدمت نظام سرمایه‌داری، این نظام را به عنوان یک ایدئولوژی و یک «روش زندگی» ارج می‌نهند و نیز در دهه ۱۹۵۰، بخش اعظم برنامه‌های تلویزیونی آمریکا را تبلیغات علیه خطر نفوذ کمونیسم تشکیل می‌داد. حال، معتقد است رسانه‌ها واقعیت را بازتاب نمی‌دهند، بلکه آن را به «رمز» (code) در می‌آورند (Rojek, 2003: 72) و این امر بی‌تردید در ارتباط با «دیگری» و از خلال «تفاوت‌های معنایی» شکل می‌گیرد. به عقیده بودریار، بازنمایی در پی خلق واقعیت به واسطه مدل‌های مفهومی و اسطوره‌ای است. این‌ها مدل‌هایی هستند که الزاماً هیچ ارتباط و خاستگاهی در واقعیت ندارند. این مدل‌ها به صورت عامل تعیین کننده درک ما از واقعیت عمل می‌کنند. آنچه در سیستم‌های ارتباطی و رسانه‌ها بدین گونه ارائه می‌شود، حالتی تحمیلی و دیکته شده دارد. بدین ترتیب، رمز میان تصویر یا بازنمایی از بین می‌رود. به عبارت دیگر، آنچه در رسانه‌های ارتباط جمعی ارائه می‌شود، عین حقیقت نیست، بلکه بازنمایی حقایق مورد نظر مردان فعال در این رسانه است و از این لحاظ، رسانه‌ها، ابزار قدرتمند در بازنمایی‌ها هستند. بنابراین، شناخت بازنمایی، ما را به سوی کندوکاو پیرامون «قدرت» و «ایدئولوژی» می‌کشاند.

بودریار، با نگاهی انتقادی به عملکرد رسانه - و به طور مشخص تلویزیون - کارکرد آن در جامعه و در قبال ایدئولوژی‌های حاکم بر آن را این گونه بیان می‌کند:

...اینک رسانه‌ها چیزی نیستند جز ابزارهای شگفت انگیز برای بی‌ثبات کردن حقایق و واقعیت مربوط به تمام حقایق تاریخی و سیاسی ... اعتیادی که ما به رسانه‌ها پیدا کرده‌ایم، بر اثر شوق ما به فرهنگ و اطلاعات نیست، بلکه در نتیجه معکوس سازی معانی حقیقت و بهبودگی و در واقع انهدام این اصول توسط رسانه‌ها می‌باشد (مهدی‌زاده،

(۵۰:۱۳۸۷)

به عقیده بودریار، رسانه‌ها فرهنگ تازه‌ای را در قلب زندگی روزمره جای می‌دهند، فرهنگی که خارج از حیطه قدرت روشنگری برای نشان دادن منطق و بی‌منطقی است. به عنوان مثال تلویزیون به خودی خود با منطق مخالف نیست. درست برعکس، یعنی اطلاعات را برای ما تعمیم می‌دهد و تأمین می‌کند و قادر است تا با فشار دادن یک تکه، هم‌زمان و در هر نقطه از جهان، این اطلاعات را پراکنده کند و هر کسی با استفاده از این قدرت می‌تواند از تمام مسائلی که در تمام پهنه جهان روی می‌دهد، با خبر شود. وی از طبیعت تک سخن‌گوئی رسانه‌های شفاهی شکایت می‌کند و در کتاب *نماز میت برای رسانه‌ها*، رادیو و تلویزیون را سخنرانان بدون پاسخ‌گو می‌نامد. به عقیده بودریار، رسانه‌ها پدیده‌های شگفت‌انگیزی هستند که هم واقعیت را تشدید می‌کنند و هم برای آن جانشین می‌آورند؛ بدون آنکه هرگز به درک حقیقت نائل شوند. اما از آنجا که به صورت پدیده‌ای کاملاً مردمی و فراگیر درآمده‌اند، برای دست‌یابی به حقیقت از خود عطش نشان می‌دهند.» بودریار معتقد است:

در شبیه‌سازی، تولید خلاقانه و ابتکاری وجود ندارد، بلکه اشیاء و رویدادها تنها بازتولید می‌شوند و اصالت ندارند. شبیه‌سازی‌ها، تمایز میان واقعیت و نشانه‌ها را از بین می‌برد و باعث می‌شود که دیگر نتوان واقعیت‌ها را از نمادها و نشانه‌ها تشخیص داد (مهدی زاده، ۵۰:۱۳۸۷).

ایدئولوژیک شدن علم سیاست

نخست باید بر این نکته تأکید نمود که علم و «تفکر سیاسی» با «ایدئولوژی» متفاوت است. ایدئولوژی بر ذهنیت و نگرشی خودکامه دلالت دارد که از هر گونه بحث سیاسی، به جز آنچه خود با آن سازگار است، جلوگیری می‌کند (وینسنت، ۱۳۷۷: ۲۴). به تعبیری، ایدئولوژی به مثابه ابزاری در خدمت سیاستمداران است: «ایدئولوژی در این معنا، عبارت است از نظام فکری منسجم، بسته و بدون ارتباط با واقعیت، که اطاعت کامل فرد و جامعه را طلبیده و به رفتار نادرست مشروعیت می‌بخشد (طالبی، ۱۳۸۷).

امروزه ظهور و رشد ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، یکی از عرصه‌های ایدئولوژیک

شدن علم سیاست است. هنگامی که در حوزه سیاست و ایدئولوژی گام می‌گذاریم، خطرهای فراوانی پیش می‌آید. ایدئولوژی‌های گوناگون به «مکتب‌های فکری» گوناگون مؤثر بر آن اشاره دارد و ویژگی ریشه‌شناختی هر ایدئولوژی خاص، تاریخ و خاستگاه‌های آن و تحلیل ماهیت مکتب، به پیچیدگی ایدئولوژی‌ها بستگی دارد. به طور مثال، لیبرالیسم، پیچیده‌ترین و ظریف‌ترین ایدئولوژی‌ها است. این ایدئولوژی، چنان عمیق بر زندگی فرهنگی غرب نفوذ کرده است که جدا نمودن آن از جامعه غرب به سختی امکان‌پذیر است (همان). «سوسیالیسم» نیز که همانند لیبرالیسم، فرزند انقلاب فرانسه محسوب می‌شود، از جمله مصادیقی است که با مطرح شدن در برابر نظام سرمایه‌داری، نوعی تقابل ایدئولوژیک را در عرصه سیاست ایجاد نموده است (وینسنت، ۱۳۸۷: ۱۲۷). آنارشیسم، فاشیسم، فمینیسم، اکولوژیسم و ناسیونالیسم، از دیگر جلوه‌های نفوذ ایدئولوژی در علم سیاست است و توانسته تأثیرات شگرفی را در شکل‌بخشی اقدامات سیاسی بر جای گذارد.

نسبت علم و ایدئولوژی

ابن‌خلدون را شاید بتوان نمونه خوبی از پیشگامان تبیین رابطه علم و ایدئولوژی و این ژرف‌نگری دانست. روزگاری که ابن‌خلدون به شیوه‌ای کاملاً عالمانه به بحث پیرامون اخلاق واقع‌نگری علمی در تحقیق پرداخت، در هیچ یک از محافل علمی ممالک غرب و شرق، بحث از این مقولات مطرح نبود. وی در این راستا نه تنها به ضعف الگوهای پژوهشی که ریشه در پیش‌داوری‌های پیش از تجربه دارد، اشاره می‌کند، بلکه به بیان زمینه‌هایی که منجر به لغزش عالم در تجزیه و تحلیل وقایع می‌شود نیز به دقت پرداخته است، تا آنجا که می‌گوید:

اگر خاطر محقق به مذهبی شیفته باشد، پی‌درنگ و در نخستین وهله، هر خبری را که موافق عقیده خویش بیابد می‌پذیرد. این تمایل، به منزله پرده‌ای است که روی دیده بصیرت وی را می‌پوشاند و او را از انتقاد و تنقیح خبر باز می‌دارد، در نتیجه، در پذیرفتن و نقل کردن دروغ فرو می‌افتد (کازمی، ۱۳۸۸).

ابن‌خلدون، با تفحص در آثار و افکار علمای اسلامی پیش از خود به سه نوع لغزش منجر به خطای قضاوت علمی اشاره می‌کند: لغزش‌های ناشی از تعصب نویسندگان، لغزش‌های ناشی از نقص منابع و لغزش‌های ناشی از شناختن نظام

اجتماعی. از این رو، ابن خلدون را شاید بتوان پیش‌تاز «علم عاری از ارزش» معرفی کرد. وی با وجود آنکه برخاسته از جامعه‌ای مسلمان و مؤمن به شریعت اجداد خود بود، ولی در عین حال در آثار او نمی‌توان نشانه‌ای از تعلق ارزشی به مکتب یافت (هرچند در برخی مطالب، دین را مایه انسجام جامعه و قوام عصیت می‌داند) (کاظمی، ۱۳۸۸). در رویکردی متفاوت اما، اندیشمندانی چون شریعتی، (احتمالاً) به واسطه مسائل و معضلات سیاسی- اجتماعی عصر خود، دیدگاه دیگری را برگزیده و ایده‌های جدیدی را مطرح نمودند. شریعتی، تعهد علم را نسبت به مسائل و مصالح جامعه، یک ضرورت تام قلمداد کرد، آنجا که می‌گوید:

ادبیات و هنر برای ادبیات و هنر، علم برای علم، مذهب برای مذهب... از نظر ما به خودی خود هیچ‌اند و ارزششان بستگی به میزان کمکی است که در تحقق هدف دیگری می‌توانند بکنند و آن تکامل اخلاقی و معنوی انسان و جامعه انسانی است. هنر برای هنر در نزد ما سخن پوچی است که به طرحش نمی‌ارزد... (کاظمی، ۱۳۸۸).

وی با برقراری ارتباط و پیوند میان آموزه‌های علمی و تجربیات کاربردی با مفاهیم ایدئولوژیک و ارزشی، در جهت الگوسازی، بهره‌جسته و شور انقلابی و اندیشه‌های جدید غربیان را با استادی به آموزه‌های اسلامی گره می‌زد.

آنچه تاکنون به آن پرداخته شد، بررسی رابطه علم و ایدئولوژی و رویکردهای متفاوت به نسبت این دو مقوله در جوامع شرق و از جمله برخی اندیشمندان مسلمان بود، اما به نظر می‌رسد ریشه‌ها و خاستگاه تضاد میان علم و ایدئولوژی را می‌بایست در غرب و قرون حاکمیت مطلق کلیسا بر جوامع اروپا جستجو کرد. غرب، به واسطه ده قرن حکومت مذهبی کلیسا و افراط‌گری‌های آن، در شرایط عکس‌العمل قرار گرفته و نقش مذهب را از حوزه عمومی زندگی به حوزه خصوصی و فردی رانده است، تا جایی که بیشتر حکومت‌ها، روند سکولار شدن را می‌گذرانند. این روند، از زمان ماکیاول به عنوان بنیان‌گذار ایدئولوژی قدرت، شروع گردید. وی در مقابل این ادعای کلیسا که می‌گفت: «وقتی پدران کلیسا راضی باشند، به طور طبیعی رضایت خداوند هم حاصل می‌گردد» (وینت، ۱۳۸۷: ۴۱) گفت: چون موضوع سیاست مردم هستند و سیاست در هر اجتماعی، بر مردم اعمال می‌گردد و مردم هم مخلوق خداوند هستند، پس، رضایت مردم (مخلوق) موجب رضایت خالق (خداوند) می‌گردد. بر این اساس، هدف سیاست، جلب رضایت مردم گردید و بدین طریق، خدامحوری را به

انسان‌محوری (اومانیزم) تبدیل نمود. او معتقد بود از آن‌جا که در انسان عقل، حاکم است، پس، می‌توان گفت، معیار امور، عقل می‌باشد و بدین ترتیب، عقل‌محوری باب شد. ماکیاول با چنین ادعایی به تدریج کلیسا را از حوزه سیاست دور نمود و حرکت به سمت عرفی شدن و سکولاریزه شدن را در نظم اجتماعی پیشنهاد نمود. این مسئله، سرآغاز ظهور حوزه‌های مختلفی در زندگی انسان‌ها گردید، از آن جمله، حوزه زندگی خصوصی و فردی انسان‌ها که متأثر از دین و مذهب بود، جایگاه خود را به علم‌زدگی سپرد و به طور طبیعی نقش دین در زندگی اجتماعی رقیق‌تر شد (بخشایشی، ۱۳۸۹).

از طرف دیگر، طبقه رو به رشد بورژوا نیز به دنبال فلسفه‌ای برای توجیه ثروت خود بود. این فلسفه، توسط کالون - دوست صمیمی مارتین لوتر - به منصه ظهور رسید. بر اساس تفاسیر نخست کلیسای کاتولیک، ثروت و سود پرستی، قبیح شمرده می‌شد و فرد ثروتمند به سختی به بهشت راه پیدا می‌کرد. هر کس وظیفه داشت درآمد خود را جز آنچه برای زیست و معاش وی ضروری است، به فقرا و تهیدستان ببخشد و یا به بیت‌المال عمومی بسپارد. کالون اما، تفسیر کلیسای کاتولیک را واژگون نمود و گفت: «ثروت یک موهبت خدایی است و خدا به کسانی موهبت می‌کند که از آن‌ها راضی است، پس؛ ثروتمند محبوب خداوند است، زیرا ثروت نشانه‌ای از لطف خدا است» (ویر، ۱۳۸۵). این تحول در تبیین منجر به آن شد که مسیحیان به واسطه آنکه نشان دهند مورد لطف خداوند هستند، شروع به ثروت‌اندوزی نمایند و بدین ترتیب، هدف بورژوا در ثروت‌اندوزی توجیه گردید. علاوه بر آن، اصول قرین ثروت‌اندوزی مانند فردگرایی، آزادی، کار و کوشش، عقلانیت، سکولاریزم و مساوات‌گرایی، اولویت یافت و پروتستانتیسم با انطباق خود با آرمان‌های دنیاگرایانه و با رهاورد ثروت و قدرت، راه ترقی را برای ملل اروپایی گشود و در مقابل، مذهب را در حوزه خصوصی زندگی فردی به بند کشانید. چنان‌که، به طور رسمی در ۱۷۹۴ کنوانسیون ملی فرانسه به دنبال انقلاب ۱۷۸۹، دخالت کلیسا در امور سیاسی را ممنوع کرد و سرانجام، مداخلات سیاسی کلیسا در فرانسه، به دنبال قانون جدایی دین از سیاست در ۱۹۰۵، به حداقل خود رسید و از این به بعد، کلیسا در برابر نهادهای جمهوری خواه گردن نهاد و نظام سکولار، بر نهادهای اجتماعی سایه گستراند و کلیسا هم تسلیم خواسته‌های سیاست‌مداران سکولار گردید؛ تا آنجا که به دینی دنیایی مبدل شد.

بنیان‌های معرفتی تضاد میان علم و ایدئولوژی

چنانچه توضیح دادیم، هدف مقاله تشریح پیامدهای ایدئولوژیک شدن علم، با تأکید بر وجه مذموم کارکرد ایدئولوژی و تقلیل منزلت علم به عنوان ابزاری در خدمت اهداف خاص می‌باشد. در این رویکرد، «ایدئولوژی» یکی از انواع «دگر دیسی‌های انحطاطی علم» بوده و «شبه علم» به‌شمار می‌رود که چون قابلیت اثبات خود را از طریق تحقیق علمی ندارد، دچار عوارضی چند می‌شود که اهم آن‌ها عبارتند از:

۱. دست‌کاری آگاهانه و ناآگاهانه در یافته‌های علمی به منظور اثبات انسجام و صلابت ظاهری خود. به بیان تامپسون، ایدئولوژی‌ها اساساً طبیعت تفوق طلب دارند (تامپسون، ۱۳۷۸: ۷۰). در نمونه‌های پیش گفته به برخی از پیامدهای خطرناک و مخرب این اقدام در وقوع جنگ‌های متعدد قومی و نژادی و از جمله جنگ ویرانگر جهانی دوم اشاره گردید.

۲. تعصب در واقعیت‌پنداری نظریه‌های منبعث از این مجموعه و عدم تحمل نظریات مخالف و نفی کننده. به عبارتی، هر آنچه که از سوی ایدئولوگ‌ها مطرح می‌شود، به مثابه «نص» تلقی شده و لذا «شک» جایگاهی ندارد.

۳. پیدایش پیش‌داوری نسبت به صحت نظریه‌های وابسته به خود و کوشش برای تبدیل عالم واقع به مصادیق اثبات کننده صحت آن‌ها. از آنجا که «ایدئولوژی» در کار دفاع از صحت مفروضات خود ناچار از ایجاد «پیش‌داوری» است، این پیش‌داوری (مثلاً، اعتقاد به برتری نژاد آریائی) چنان بر ذهنیت محقق اثر می‌گذارد که واقعیت را آن‌گونه می‌بیند که ایدئولوژی می‌گوید یا می‌خواهد! این نکته، مصداق همان گفته مولوی است که: «پیش چشم‌داشتی شیشه کبود / زان سبب عالم کبودت می‌نمود». ایدئولوژی به راستی همان «شیشه کبود» است که بیننده از آن خبر ندارد اما بینائی‌اش مشروط به تحمیل‌های آن است.

۴. کوشش برای دست‌یابی به قدرت حاکمه به منظور تحمیل «باور»های خود و ارزش‌های هنجاری ناشی از آن‌ها بر همگان. به بیان ادوارد شیلز، ایدئولوژی ذاتاً در پی تحمیل نظام عقلایی خود بر دیگران است (صبوری، ۱۳۸۷: ۸۴). شریعتی نیز گاه از ایدئولوژی به «تکنیک» یاد می‌کند، یعنی همان‌طور که انسان به کمک تکنیک، خواسته‌های خود را به طبیعت، تحمیل و آن را به استخدام خود درمی‌آورد، با ایدئولوژی نیز می‌توان جامعه و تاریخ را به استخدام خود درآورد (شریعتی، ج ۱۱/

۵. تقسیم جامعه به دو اردوگاه دوست و دشمن، یا خودی و غیرخودی و استمرار تفرقه اجتماعی. ایدئولوژی، بر قضاوت‌های اجتماعی و آنچه که اعضای گروه، درست یا غلط می‌پندارند، تأثیر گذار است. برای نمونه، ایدئولوژی، بازنمایی «خود» و «دیگری»، یا «ما» و «آن‌ها» را شامل می‌شود که قطب‌بندی شده یا دو انگاری متضاد است (رجوع شود به جدول صفحات پیشین). معرفی خود به صورت مثبت و معرفی دیگری به صورت منفی، بر عقاید و نگرش‌های «ما» درباره «آن‌ها» در قلمرو اجتماعی تأثیر بسیار می‌گذارد (ون دایک، ۱۳۸۲: ۳۱۰).

علم اما، این چنین نیست و فقط به واقعیت قابل آزمایش و تکرار و فرمول‌بندی مادی و منطقی و خردپذیر، نظر دارد و از دل آن می‌توان دانستنی‌های قابل اتکا، اما در عین حال گشوده بر نقد و تغییر را بیرون کشیده و به صورت «نظریه‌های علمی» عرضه داشت. این نظریه‌ها، اگر به صورت عملی و برای مدتی بلند، صحت خود را نشان دهند، به «قوانین علمی» تبدیل می‌شوند؛ بی آنکه این تبدیل چیزی را از «نقدپذیری» و «قابلیت تغییر» آن‌ها (چه در راستای تکمیل و چه در جهت تخریب و بازنشسته شدن) کاهش دهد. پس علم دارای این مشخصه‌ها است:

۱. برخوردار از روح خلاقیت و ابتکار. جوهره اصلی علم، شک و خلاقیت است، لذا منطق علم می‌گوید، تا شک نباشد، تولید علم بی معنا است (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۳). بی‌هدفی در علم. دانشگران علوم بنیادی اساساً در پی کشفی خاص نیستند، بلکه گاه با هزینه‌های گزاف، در علم تفرج می‌کنند و به صورت تصادفی به کشف‌های بی‌نظیر می‌رسند. در منطق علم و کشف یافته‌های جدید علمی، باید مرتب آزمون و اشتباه کرد تا بتوان بیراهه‌های بیشتری را شناسایی نمود؛ به عبارتی، شناخت بیراهه‌ها، فی‌نفسه واجد ارزش است و نباید فرد را از اشتباه کردن بازداشت (در مقابل، گناه و خطا محسوب شدن اشتباه در ایدئولوژی و تأکید بر منحصر بودن راه هدایت از مجرای خاص).

۲. عدم نیاز علم به دستکاری در یافته‌های خود، چرا که می‌کوشد منطقی و به صورتی خردپذیر، نتایج کار خود را منسجم سازد و در عین حال همواره گوش به زنگ انتقاد، تصحیح و کنار گذاشته شدن است. به بیان پوپر، تمامی تلاش علمی اندیشمندان به جای اثبات یک فرضیه، می‌بایست صرف ابطال آن گردد و این را راهی

- برای پویایی مستمر علم می‌دانست (پوپر، ۱۳۷۹: ۳۴).
۳. فاقد پیش‌داوری بودن علم. علم، تعصبی در آنچه عرضه می‌کند، ندارد و از نقد و حتی نفی خود استقبال می‌کند (در مقابل مملو بودن ایدئولوژی از پیش‌داوری و قطعی فرض نمودن یافته‌های خود).
۴. علم می‌کوشد تا واقعیت را آن گونه که هست ارائه و توضیح دهد، نه اینکه بخواهد عالم واقع را به صورتی درآورد که صحت خودش اثبات شود. به بیان ویر، مهم‌ترین و حیاتی‌ترین دستاورد عقلانیت غربی این است که ابزاری باشد برای تأمین رفاه مادی و آسایش و تنعم بیشتر بشری و لازمه آن هم افسون‌زدایی و قداست‌زدایی از طبیعت و انسان است (تامپسون، ۱۳۸۲: ۷۶).
۵. عدم توسل به زور برای پذیرش یافته‌های علمی. از آنجا که یافته‌های علمی در اثر آزمون، تجربه و قابل اثبات بودن نتایج اعلام شده آن، اثرات عینی در کمک به افزایش رفاه جامعه دارد، نیازی به توسل به زور نداشته و به سرعت مورد پذیرش افراد قرار می‌گیرد. حال آنکه، ایدئولوژی‌ها ناچار از به خدمت‌گیری سازوکارهای تحمیل خواسته‌ها و یافته‌های ایدئولوژیک خود در جامعه هستند. گرامشی، این تحمیل اراده و خواست را هژمونی می‌نامد (طالبی، ۱۳۸۷).
۶. به اشتراک گذاری یافته‌های علمی. علم، آحاد مردم را در یافته‌های خود شریک می‌کند و بین آن‌ها تبعیضی قائل نمی‌شود. علم راستین، به دلیل رسالت خویش در کشف علیت‌ها و خدمت به ابناء بشر، دلیلی بر ایجاد تمایز در میان مردم در دریافت خدمات خود نمی‌بیند. به هر میزان که مردم از ثمرات آن بهره‌مند شوند، بر پیروان و معتقدان این روش افزوده خواهد شد.
- در این نگاه، بین ایدئولوژی و علم دره‌ای فراخ، دهان گشوده است! مشهورترین ایدئولوژی‌هایی که بدون استوار بودن بر یافته‌های علمی، اما با سوءاستفاده از آن برای شکل‌گیری و انسجام خود در قرون نوزدهم و بیستم به وجود آمده و به قدرت سیاسی و نظامی دست یافتند، عبارت بوده‌اند از: تقدیس ملت (نوعی ناسیونالیسم ایدئولوژیک)، تقدیس نژاد (نازیسم، فاشیسم)، تقدیس پرولتاریا و جامعه اشتراکی (لنینیسم، استالینیسم، مائوئیسم) و نظایر آن.

آسیب‌ها و پیامدهای ایدئولوژیک شدن علم

به منظور تبیین هر چه مطلوب این اثربخشی، ابتدا اشاره‌ای داریم بر سازوکارهای اقدام ایدئولوژیک، چرا که عدم شناخت این مکانیزم‌ها، درک علیت نهفته در پس هر اقدام را سخت و ممتنع می‌نماید. تامپسون، ویژگی‌های اقدام ایدئولوژیک را در موارد ذیل برشمرده است:

۱. مرزبندی / تمایز بخشی / تفکیک.
 ۲. توضیح‌دهندگی بالا و توجیه‌گری.
 ۳. پرده‌پوشی / گزینش‌گری.
 ۴. خوشایندسازی.
 ۵. ساده‌سازی.
 ۶. انسجام / نظم بخشی / وحدت‌آفرینی.
 ۷. ارائه راه‌حل.
 ۸. موضع‌گیری / جبهه‌گیری / عمل‌گرایی (تامپسون، ۱۳۸۲: ۱۷۸).
- بر این مبنا و چارچوب، می‌توان برخی آسیب‌ها و پیامدهای حاصل از ایدئولوژیک شدن علم (با تأکید بر جنبه‌های منفی آن) را در جوامع و عرصه‌های مختلف اجتماعی این‌گونه مورد دقت قرار داد:
۱. تنگ شدن دایره بهره‌گیری از نخبگان. به دلیل ملاحظات ضروری در نظام‌های ایدئولوژیک، عدم پایبندی افراد جامعه (ولو نخبگان و صاحبان نظر و اندیشه) به نشانه‌ها و نمادهای فرهنگی این نظام‌ها (نوع پوشش، رفتار، آرایش و...)، موجب حذف آن‌ها از دایره کارگزاران و متولیان امور کشور، حتی در پایین‌ترین سطوح خواهد گردید. اشکال مختلف این آسیب را می‌توان در پدیده مهاجرت و فرار مغزها نیز مشاهده نمود.
 ۲. ایجاد انحراف در برداشت از علم. تلاش علم، کشف علیت و حقیقت است، آن هم بدون اصرار و پیش‌داوری، حال آن‌که تلاش ایدئولوژی اثبات پیش‌داوری‌های خود است. از این‌رو جایگاه علم در این قبیل نظام‌ها تا حد ابزاری در تحقق اهدافی خاص تقلیل می‌یابد.
 ۳. وابستگی هر چه بیشتر نهادهای علمی به نهاد حاکمیت. از آثار ایدئولوژیک شدن

علم، وابستگی تام نهادهای علمی جامعه به بودجه‌های دولتی است. یکی از آسیب‌های جدی در راه تأمین و پیشبرد سعادت واقعی افراد هر جامعه، وابستگی مالی نهادهای حامی مردم (از جمله دانشگاه‌ها، مراکز علمی، تحقیقاتی و نظایر آن) به بودجه دولتی و ارتزاق اندیشمندان از مساعدت‌های مالی دولتی است. این وابستگی موجب آن خواهد شد که تأمین خواسته‌های حاکمیت در اولویت نخست اقدامات علمی و پژوهشی این مراکز قرار گیرد.

۴. تنگنای نهادهای علمی مستقل. محدود شدن هر چه بیشتر فضاهای علمی غیروابسته به نهاد حکومت و در نتیجه نحیف و لاغر شدن نهادهای اصیل علمی مردم نهاد (N.G.O) و رشد نهادهای مردمی کاذب و غیرواقعی در این قبیل نظام‌ها به دلایل مختلف (از جمله عدم حمایت‌های مالی و معنوی از این تشکلهای به دلیل نگاه امنیتی) از جمله آسیب‌های مترتب بر ایدئولوژیک شدن علم در عرصه‌های علمی است. از طرفی، عدم وفاداری محض به آرمان‌ها و اهداف ترسیم شده نظام‌های ایدئولوژیک، بزرگ‌ترین مانع بر مسیر رشد و بالندگی فضاهای آزاداندیشی و تولید علم است.

۵. رشد و توسعه علوم خاص. چنانچه بیان شد، نظام‌های ایدئولوژیک به واسطه ویژگی و ماهیت خاص خود در حالت درگیری و ستیز مستمر هستند و از این رو، نیازمند رشد و توسعه صناعی در خدمت تأمین و پاسخ به این نیاز اساسی می‌باشند. در این نظام‌ها، علمی واجد ارزش و شایسته توجه است که بیشترین خدمت را در تأمین این نیاز داشته باشد، لذا رشد و توسعه صنایع نظامی و امنیتی، در اولویت نخست توجه این کشورها قرار دارد و نمونه بارز این تلاش را می‌توان در نزاع ایدئولوژیک دو اردوگاه غرب و شرق در دوران جنگ سرد و صرف هزینه‌های هنگفت پروژه‌هایی چون جنگ ستارگان مشاهده کرد. از طرفی، علوم فنی نسبت به علوم انسانی از اقبال بیشتری برای توجه و توسعه برخوردارند، چرا که علوم انسانی بیشترین تعارض و چالش را در مبانی نظری برای این نظام‌ها ایجاد می‌کند.

۶. ناتوانی و ضعف در پیش‌بینی آینده. به دلیل شدت مفروضات ذهنی و مملو بودن نظام‌های ایدئولوژیک از پیش‌دآوری و قطعیت‌نگری و فقدان درک صحیح از وضعیت موجود خود در قبال تحولات پیرامونی (به دلیل غوطه‌ور بودن در مسائل ایدئولوژیک)، این نظام‌ها هیچ‌گاه قادر به پیش‌بینی دقیق و صحیح جایگاه خود در روند تحولات جهانی نیستند. عدم شکل‌گیری نهادهای اندیشه‌ورز مستقل در این

جوامع و عدم توانایی در رصد روندها و رویدادها، از ویژگی بارز این قبیل کشورها است. فرو پاشی یکبارهٔ هیمنهٔ اتحاد جماهیر شوروی، نمونهٔ خوبی برای تقریب ذهنی نسبت به اهمیت این حقیقت است.

۷. خوشایندسازی امور علمی. از ویژگی‌های اقدام ایدئولوژیک، خوشایندسازی امور و از نشانه‌های ایدئولوژیک شدن علم نیز اعلان مستمر موفقیت‌های علمی، آن هم بدون حضور عینی نتایج، نشانه‌ها و نمودهای آن در جامعه است. اعلان پیشرفت‌های علمی در این جوامع عمدتاً کارکرد پروپاگاندایی و ژورنالیستی دارد و به ندرت از سوی مراکز علمی معتبر مورد تأیید قرار می‌گیرد. بر همین اساس، بعضاً هزینه‌های گزاف صرف اجرای پروژه‌های فاقد کارشناسی گردیده و پس از بهره برداری‌های تبلیغاتی رها می‌گردند.

۸. پرده‌پوشی واقعیت‌ها. علم راستین همواره درصدد بیان حقایق است تا بر اساس آن بیشترین منافع را شامل حال جوامع نماید، حال آنکه ایدئولوژی، بنا بر تجویزهای مصلحت‌گرا، به گزینش‌گری حقایق و بیان بخش‌های مورد نظر برای جامعه، اقدام می‌کند. از این رو، یکی از محدودیت‌ها برای انجام کار علمی در این جوامع، به ویژه در زمینهٔ علوم انسانی، دشواری و بعضاً ناممکن بودن دسترسی به اطلاعات پایه است. در این نظام‌ها، هیچ‌گاه آمار دقیقی از اطلاعات راهبردی ارائه نمی‌شود. به طور مثال، در کشورهای سنی مذهب (مانند پاکستان و افغانستان) هیچ‌گاه آمار دقیق و رسمی از میزان جمعیت شیعیان آن کشور ارائه نمی‌شود. استتکاف (و یا حداقل اکراه)، در ارائه آمار و اطلاعات مورد نیاز برای انجام تحقیقات علمی از سوی سیاست‌مداران، به ویژه در علوم اجتماعی (مانند آمار زندانیان، میزان جرم و جنایت، سن بزه‌کاری، روسپی‌گری آشکار و پنهان و...) از دیگر مصادیق این پرده‌پوشی است.

۹. عدم وحدت رویه در حقوق اجتماعی افراد. از عناصر اقدام ایدئولوژیک، ایجاد تمایز و تفکیک در جامعه است. عدم بهره‌گیری یکسان احاد جامعه از مواهب علمی، یکی از زمینه‌های تعارض اجتماعی است. چنانچه بیان شد، روح علم، قائل به آن است که تمامی منافع خود را در اختیار احاد جامعه قرار دهد، اما علم ایدئولوژیک، منافع خاصی را برای طبقه‌ای خاص تجویز و طبقه‌ای را نیز از بهره‌گیری از مواهب علم، محروم می‌سازد. ممانعت از دستیابی ایران به فناوری‌های صلح‌جویانه هسته‌ای از سوی قدرت‌های جهانی، نمونه‌ای از این تضاد در رفتار است. ایجاد محدودیت‌های

تحصیلی بر اساس جنسیت که از مطالبات جدی جنبش‌های فمینیستی نیز محسوب می‌گردد، در این دایره قرار دارد. همچنین ایجاد برخی محدودیت‌ها برای اقلیت‌های مذهبی در طی مدارج علمی و عدم امکان ورود آنان در لایه‌های مؤثر اجتماعی و سیاسی جامعه، از دیگر زمینه‌های تعارض در ایدئولوژیک شدن علم است.

۱۰. بازنمایی (representation) وقایع. فناوری ارتباطات و اطلاعات به عنوان یکی از مظاهر علم نوین، آن‌گاه که در خدمت اهداف ایدئولوژیک قرار گیرد، قادر است با تحریف واقعیات، تصاویر برساخته ذهن را به عنوان واقعیت محض به مخاطبان القا نماید. بازنمایی، یک برساخته ذهنی و نتیجه ساخت‌های فرهنگی است، نه بازتاب‌هایی از یک دنیای واقعی. در این فرایند، رسانه‌ها به عنوان اثربخش‌ترین ابزار علمی، در خدمت ایدئولوگ‌ها قرار گرفته و درصدد تحریف واقعیت‌ها و مشروعیت‌بخشی اقدامات خود برمی‌آیند. تحریف ماهیت نظام سرمایه‌داری در پس تبلیغات فریبکارانه، توجیه و مشروعیت‌بخشی به اقدامات سلطه‌طلبانه قدرت‌ها، تحریف واقعیت‌های مربوط به تفاوت‌های جنسیتی در تقسیم کار، تخریب هویت‌های اصیل و ساخت هویت‌های جعلی و تحریف وقایع تاریخی و بازخوانی آن بر اساس نتایج دلخواه، از کار کردهای ایدئولوژیک شدن علم، محسوب می‌گردد.

۱۱. تبدیل شدن علم به سلاحی مخرب و ویرانگر. آن‌گاه که علم در خدمت اهداف جاه‌طلبانه ایدئولوژیک قرار گیرد، به سلاحی بران و مخرب تبدیل خواهد شد. اقدام مرگبار ایالات متحده در دو بمباران اتمی ژاپن در روزهای پایانی جنگ جهانی دوم، با بهره‌گیری از علم نوین هوانوردی و دانش هسته‌ای و همچنین اقدام بسیار پیچیده حمله هوایی به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی نیویورک (فارغ از عقبه سیاسی آن)، نمادهایی از آثار و تبعات زیانبار ایدئولوژیک شدن علم است.

نتیجه

واژه ایدئولوژی، همانند تمامی اصطلاحات و واژگان تولید شده در ادبیات سیاسی ملل، در سیر تکاملی خود دستخوش تعبیرها و برداشت‌های مختلفی گردیده، به گونه‌ای که تاکنون هیچ تعریف منسجم و واحدی از ایدئولوژی مطرح نشده است. علت این امر، احتمالاً به دلیل برخوردار بودن این واژه از گستره معنایی وسیع آن است که اغلب با هم سازگاری ندارند، اما رویکرد غالب مقاله مبتنی بر نگاه آسیب‌شناسی

فرهنگی و در ابتناء بر جنبه‌های منفی کارکرد ایدئولوژی در عرصه علم می‌باشد. یکی از چالش‌های موجود در این حوزه، تقابل مفهومی ایدئولوژی با علم است. ایدئولوژی در ذات خود مفاهیم دینی و مذهبی را به همراه دارد و دنیای غرب، به واسطه ده قرن افراط‌گری حکومت مذهبی کلیسا در عرصه‌های مختلف، از حضور هرگونه امر دینی و قدسی در عرصه‌های اجتماعی ناخشنود بوده و به تقابل با این تعامل پرداخته است. مکاتب مارکسیستی نیز به دلیل نوع مواجهه فلسفی خود با دین و مذهب، با هر آنچه رنگ و بوی دینی و مذهبی داشته باشد در ستیزند، اما نتایج تحقیق مؤید این واقعیت است که علم و ایدئولوژی، منطق خاص خود را دارند و همان‌گونه که در توضیحات مستند بدان پرداخته شد، اصولاً علم فارغ از بی طرفی و ارزش‌ها وجود ندارد و نظام‌های به ظاهر مدعی مذموم بودن اقدام ایدئولوژیک (از جمله مارکسیسم)، خود بالاترین بهره را از ایدئولوژیک نمودن آرمان‌های خود برده‌اند. نمونه بارز این اقدام، تغییر رویکرد دینی از آموزه‌های کلیسا در مذموم بودن کسب ثروت به ارزشمند شدن آن و در نتیجه رفع مانع ایدئولوژیک در توسعه نظام سرمایه‌داری در غرب است.

محل تعارض مفهومی این بحث ناشی از نوع برداشت آرمان‌گرایانه خواهد بود. به طور مثال، چنانچه ارزش‌های حاکم بر یک ایدئولوژی بر کاهش فقر از جامعه و یا انتظام‌بخشی به رفتارهای اجتماعی (از جمله عدم ایجاد مزاحمت از سوی اوباش و بزه‌کاران) تعلق گرفت و برای دستیابی به این هدف از ابزارهای علمی سود جست (چهره نگاری، آزمایش DNA و نظایر آن)، آیا باز می‌توان این‌گونه اقدام را از مصادیق ایدئولوژیک شدن علم دانست؟ بدون شک، جنبه‌های مذموم ایدئولوژیک شدن علم، ناظر بر سوء استفاده از دستاوردهای علمی است که به جای کمک به تأمین رفاه، آسایش و آرامش نوع انسان‌ها، در خدمت استقرار و استمرار نظامی از کشاکش، نزاع و تحمیل نظریات قدرت برتر جامعه بر دیگر افراد جامعه قرار می‌گیرد.

نگارنده در این تحقیق کوشید تا ضمن تشریح مبانی معرفت‌شناسانه مفهوم ایدئولوژی و ایدئولوژیک شدن امور خاص، جنبه‌های مختلفی از آثار، پیامدها و آسیب‌های حاصل از جنبه‌های مذموم ایدئولوژیک شدن علم را در حد بضاعت علمی خویش و یافته‌های محققین پُرشمار، مورد تشریح قرار دهد. اما نکته شایسته توجه، امعان نظر به این امر اساسی است که اصولاً حکایت و معیارهای ایدئولوژی در

مشرق‌زمین با غرب متفاوت است و نمی‌توان یک نسخه واحد برای علاج بیماری در اشکال مختلف آن تجویز نمود. از این‌رو، بررسی ارتباط سیاست و مذهب یا علم و ایدئولوژی در حوزه‌های تمدنی بزرگ دینی (اسلام، مسیحیت و یهود)، نیازمند مطالعات دقیق جامعه‌شناسی سیاسی است. تلاطم شدیدی از نظریه‌های متضاد از یک سو و فقدان بسترهای گفتمانی، تعامل اندیشه‌ها، کمبود تحلیل و عدم درک صحیح از ریشه‌های بحث از سویی دیگر، می‌تواند موجبات یأس و گمراهی را فراهم آورد. باید توجه داشت، انسان‌ها در طیفی از افراط و تفریط زندگی می‌کنند. ده قرن حاکمیت کلیسای کاتولیک بر زندگی مردم در بستری از افراط‌گرایی و ورود کلیسا به هر امری، ولو امور علمی، پزشکی و ریاضی (که در صلاحیت علمی اربابان کلیسا نبود) و جرم‌هایی چون خطاناپذیری کلیسا، مرکزیت زمین و مسیر دایره‌ای شکل ستارگان به دور زمین، همه حاکی از حاکمیت افراط‌گونه مذهب در طول این مدت است. به طور طبیعی در چنین وضعی، انسان‌ها به تفریط کشانده می‌شوند و به اکتشافات علمی و عقلی آن قدر بها می‌دهند که امروزه، بزرگ‌ترین اندیشمندان جهان غرب، انتقادات سختی را بر جوامع غربی وارد و این جوامع را دچار بحران معنویت معرفی می‌کنند. از این‌رو، پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان دنیایی بدون ایدئولوژی ساخت و یا حتی تصور نمود، قطعاً منفی است.

اگر نگاهی از سر تأمل به نمودار تمدن انسان بر روی زمین بیندازیم، درمی‌یابیم که انسان، سال‌ها و قرن‌های بسیاری را بدون علوم دقیق، صنایع و ابزار مدرن سپری کرده است، اما نتوانسته لحظه‌ای را بدون آرمان و امید به ایده‌ای بگذراند. پیشرفت چرخ عظیم تمدن بشری، همواره، مرهون امید انسان‌ها برای رسیدن به مطلوبی بوده است و به قولی، «بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد». اما بسیاری از مکاتب و مذاهب، «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند» و زندگی بشر را در باتلاقی از اوهام، تعصبات، خرافات و کج‌اندیشی‌ها فرو بردند؛ که هنوز هم آثار زیانبارش بر جای است.

متأسفانه جوامع اسلامی به رغم آشنایی با عقلانیت علم نوین، هنوز فاصله زیادی با این جوامع به لحاظ درک خرد ارتباطی دارند. هنوز اجتماع علمی در بسیاری این کشورها شکل نگرفته است و هنوز جوامع علمی و انجمن‌های علمی، سکان‌دار حرکت نشده‌اند. به طور کلی، زیست جهان سنتی ما از علم دین و عقلانیت دینی تبعیت می‌کند و به واسطه افراط و تفریط‌ها، از جمله غرب‌زدگی، از خود بیگانگی و ...

آلوده‌ی تقاطع‌های فراوان شده است. الفاظ علمی بودن یک چیز یا ایدئولوژیک بودن آن نیز بیشتر جنبه‌ی کلیت و کلیشه یافته تا حقیقت و در این کشمکش، آنچه بیشتر نافذ است مقبول بودن امری نزد سیاستمداران است تا دانشمندان جوامع. از این رو، توجه و اهتمام به تأمین نیازهای کاذب مردم، اجرای پروژه‌های زود بازده و در خدمت اهداف سیاستمداران، جایی برای پرداختن به پروژه‌های کلان، مبتنی بر نیازهای واقعی و زمان‌بر باقی نمی‌گذارد.

در علوم انسانی که بنیادی‌ترین حوزه علمی جامعه است و باید زیربنای محکمی برای جامعه ایجاد کند، به نظر می‌رسد کوچک‌ترین کاری انجام نمی‌شود. بر اساس اسناد منتشر شده، سهم ایران از تولید علم جهانی در علوم پایه ۳۶۰ درصد، علوم اجتماعی ۰۸۰ درصد و علوم انسانی و هنر نزدیک به صفر است (حقانی). مثل ما مثل آن توپچی عهد نادری است که به او گفتند چرا توپ نینداختی، گفت قربان به شانزده دلیل؛ یکی اینکه باروت نداشتیم. نادرشاه به وی گفت، همین یک دلیل کافی است! همین یک دلیل، اساس همه مشکلات ما است.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر نک: وبر، مارکس، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری، ۱۳۸۵.

منابع

- بای، یار محمد، (۱۳۸۷). «تلویزیون ابزاری ایدئولوژیک»، سایت پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی. بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۸۹). «ایدئولوژی، پایان یا جاودانگی»، سایت باشگاه اندیشه. بشیریه، حسین (۱۳۷۳). «مارکسیسم ساختارگرا: لوئی آلتوسر»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ش ۹ و ۱۰.
- پرورش، لیلا (۱۳۸۸). «دنیای علم هنوز مردانه است»، سایت باشگاه اندیشه.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۹). *اسطوره چارچوب*، ترجمه علی پایا، تهران: انتشارات طرح نو.
- تامپسون، جان. ب (۱۳۸۲). *ایدئولوژی و فرهنگ مدرن*، ترجمه مسعود اوحدی، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان.
- توسلی، غلام‌عباس (۱۳۸۲). *ایدئولوژی*، تهران: انتشارات سخت.
- دانسی، مارسل (۱۳۸۷). *نشانه‌شناسی رسانه‌ها*، ترجمه میرانی و دوران، تهران: نشر چاپار.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۴). *فربه‌تر از ایدئولوژی*، تهران: نشر علم نوین.
- شریعتی، علی (۱۳۸۵). *مجموعه آثار*، جلد‌های ۱۶ و ۲۳.

- صبوری، ضیاءالدین (۱۳۸۷). «فرهنگ و ایدئولوژی»، تهران: هفته نامه بگناه، ش ۲۴۲.
- صفوی پور، محمد رضا (۱۳۸۶). *روش‌ها و منس‌های بازیگران در خلیج فارس*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات ندسا.
- طالبی، ابوتراب (۱۳۸۷). *نظریه‌های فرهنگی*، متون درسی دکتری دانشگاه امام حسین ع.
- کاظمی، آبی (۱۳۸۸). بررسی تطبیقی روش شناختی ابن خلدون و شریعتی، سایت باشگاه اندیشه.
- لاکست، ایو (۱۳۷۸). *عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک*، تهران: نشر آمن.
- مانهایم، کارل (۱۳۸۰). *ایدئولوژی و اتوپیا*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات سمت.
- مولانا، سید حمید (۱۳۸۲). «فناوری و ایدئولوژی»، روزنامه کیهان، ۸۲/۱۰/۰۴.
- مهدی‌زاده، سید محمد (۱۳۸۷). *رسانه‌ها و بازنمایی*، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- محمدی، (۱۳۸۹). تحلیل کارکرد ایدئولوژیف سایت باشگاه اندیشه.
- نصری، عبدالله (۱۳۸۹). نسبت دین با ایدئولوژی، سایت اندیشه سیاسی.
- نوری علا، اسماعیل (۱۳۸۸). نسبت علم و ایدئولوژی: چرا مذهب همان ایدئولوژی است؟ سایت باشگاه اندیشه.
- ون دایک، تئون ای (۱۳۸۲). *مطالعاتی در تحلیل گفتمان*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- وینسنت، اندرو (۱۳۸۶). *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس.

- Dikshit, Ramesh Datta (1995). *Political Geography*, New Dehli: Tata McGraw-Hill Publishing Company limited.
- Hall, Stuart (1997). *The Work of Representation, in Cultural Representation and Signifying Practice*, Sage Publication.
- Kennedy (1998). *Ideology; Head, Origins of "Ideologue" and "Ideologie" and Ideology and Social Science*, London: Routledge.
- Lord, Carnes, "The past and Future of Public Diplomacy ", *Orbis* 42, Winter 1998, p.54-7.
- O'Tuathail, Gearoid and others, (1998). *The Geopolitics Reader* , London: Routledge.
- Rojek, Chris (2003) , *Stuart Hall*, Polity Publications.
- Webster's New World Dictionary of the American Language*. Second College Edition ,1970 , New York : The World Publishing Company.